

گذر از عهد باستان به فنودالیسم

• علی یارمحمدی



■ گذر از عهد باستان به فنودالیسم
■ پری آندرسن
■ ترجمه حسن مرتضوی
■ نشر ثالث، تهران، چاپ اول: ۱۳۸۸، ۲۰۰۰ نسخه

«ما هنوز رازهای امپراتوری را نمی‌دانیم اما مدعی هستیم که رازهای خدا را می‌شناسیم» این سخن آمبروز میلانی ایتالیایی که در محکومیت علوم نظری محض نظیر هندسه و نجوم به مثابه علمی غیرالهی بر زبان رانده، بازگو کننده‌ی بخشی از واقعیت دوره‌ای از تاریخ اروپاست که همواره به عنوان یکی از مهمترین ادوار تاریخ مغرب زمین از آن یاد می‌شود. کمتر پژوهشگری در حوزه علوم انسانی، خاصه تاریخ و جامعه‌شناسی را می‌توان یافت که منکر نقش و تأثیر به سزای این دوره از تاریخ اروپا در روند کلی حاکم بر تاریخ بشریت بوده باشد. «پری آندرسون» (متولد ۱۹۳۸)، از جمله مورخان مارکسیست اخیر، استاد رشته تاریخ و جامعه‌شناسی در دانشگاه اوکلاهما و از سردبیران مجله نیولفت ریویو (۱۹۶۲-۱۹۸۲) و (۲۰۰۲-۲۰۰۳) کوشیده است در اثر خود به بررسی تاریخ سده‌های میانه اروپا در زمینه‌ی کلاسیک آن بپردازد. اما همانگونه که مترجم محترم کتاب در یادداشت آغازین خود اشاره می‌کند، نویسنده کتاب این مهم را نه بر مبنای یک الگوی ذهنی و از پیش ساخته بلکه بر مبنای سیر مادی تکوین، رشد و فروپاشی نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی استوار کرده است. کتاب حاضر در حقیقت مقدمه‌ای است بر دیگر اثر کامل‌تر و مفصل‌تر نویسنده با عنوان «تبارهای دولت استبدادی» (۱۹۷۴). نویسنده در هر دو اثر کوشیده است تا با مطالعه دو عصر باستان و فنودالیسم از سویی و استبداد از سوی دیگر، ارتباط میان این دو دوره را در چارچوب نظریه‌ی «ماتریالیسم تاریخی» نشان دهد. به نظر می‌رسد پری آندرسون کوشیده است به نظریه‌ی مارکسیسم کلاسیک - با نمایندگانی چون مارکس، لنین، تروتسکی - بازگردد و مسائلی را که این رویکرد از پاسخ‌گویی به آن باز مانده و یا در حل آن قصور کرده است، بار دیگر طرح کند؛ موضوعاتی از قبیل: «ماهیت و سرشت سازنده دموکراسی بورژوازی، کارکرد و آینده‌ی نهاد دولت - ملت، سرشت واقعی امپریالیسم به مثابه‌ی یک نظام، معنای تاریخی دولت کارگران بدون دموکراسی کارگران، این که چگونه می‌توان انترناسیونالیسم را به عنوان عملی واقعی و نه صرف یک ایده‌آل ناممکن، تحقق بخشید؟ چگونه می‌توان نظام‌های امتیاز و سرکوب دیوان‌سالار مستقر را مورد حمله قرار داد و مُلغاً ساخت؟ ساختار یک دموکراسی سوسیالیستی اصیل چه می‌تواند باشد؟^۱ او در این کتاب نیز به مانند تبارهای

کلاسیک را مورد توجه قرار می‌دهد. یک بررسی در خور تأمل آن هم از دیدگاه یکی از بحث برانگیزترین نظریات علوم انسانی یعنی ماتریالیسم تاریخی، با وجود تمامی نقاط ضعف و قوت آن. از سویی می‌توان تلاش نویسنده را در گردآوری اطلاعات از منابع، مآخذ و پژوهش‌های متنوع و ارجاع‌های متعددی که در جای خود می‌تواند به‌عنوان موارد مطالعه و مرجع دانشجویان، پژوهشگران و حتی متخصصان تاریخ زمین مورد استفاده قرار گیرد و در جای جای اثر و به وفور می‌توان آن‌ها را مشاهده کرد، مورد ستایش است و از سوی دیگر می‌توان قدرت و توان علمی نویسنده را در کاربست چنین نظریه‌ای که کماکان حساس و بعضاً مورد مناقشه میان علمای علوم انسانی و خاصه تاریخ است، به خوبی و به وضوح مشاهده کرد. این اثر را می‌توان به عنوان یک برداشت مارکسیستی از تاریخ که نتایج حاصل از آن لزوماً همیشه نمی‌تواند محل اطمینان نباشد و گاه در کنار آگاهی از نگاه‌ها و برداشت‌های تاریخی غیر مارکسیستی از تاریخ می‌توانند به عنوان مکمل‌های مطالعاتی در کنار یکدیگر قرار گیرند و خلأهای مطالعاتی و پژوهشی یکدیگر را بپوشانند. بدون شک این مهم جز در سایه‌ی آگاهی و تسلط کامل بر هر دو چارچوبه‌ی فکری و توانایی لازم در استفاده از نظریات حاصل نخواهد شد. فصل اول از پاره‌ی اول کتاب بر عصر باستان کلاسیک تمرکز کرده است و شامل چهار بخش تحت عناوین شیوه‌ی تولید برده‌داری، یونان، جهان هلنیستی و روم است.



شهر باستانی پترا، در عمان امروزی

نویسنده در بخش اول این فصل با معرفی شیوه تولید برده‌داری، ویژگی‌ها، عناصر، اجزا و خصوصیات آن، این شیوه تولید اقتصادی را به‌عنوان شیوه تولید مسلط بر دوره‌ی کلاسیک اعم از یونان و روم بر می‌شمرد و به خوبی توانسته است موضوعات مختلف مرتبط با این شیوه تولیدی را در دو جامعه یونان و روم عهد کلاسیک مورد تحلیل قرار دهد. زمینه‌ها، بسترها و روندهای حاکم بر شکل‌گیری چنین شیوه تولیدی، رابطه آن با فکر و فلسفه و هنر در جهان باستان و تأثیرات متقابل آن‌ها بر یکدیگر، نسبت و چگونگی تأثیر و تأثرات این شیوه تولیدی بر هر دو جامعه یونانی و رومی و تفاوت‌های این دو جامعه از لحاظ شکل، ماهیت و کارکرد شیوه تولید برده‌داری و نهایتاً، پیامدها و نتایج حاصل از چنین شیوه تولیدی بر هر دو جامعه اعم از مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. در بخش سوم از فصل اول، نویسنده دوره‌ی هلنیستی را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده است و با اشاره به شکل‌گیری دولت‌های مختلف هلنی در شرق سده‌های میانه اروپا و بر

دولت استبدادی، اثر مطرح خود، به دنبال آن است تا توازن میان تاریخ و نظریه را که عموماً سنگینی کفه‌ی نظریه آن را به هم زده است، برقرار سازد.^۴ آندرسن خود به نقایص و محدودیت‌های کار خود اذعان دارد و دو اثر خود را هم شأن یک پژوهش حرفه‌ای به معنای واقعی کلمه نمی‌داند. او مبنای این دو اثر را صرفاً مطالعه‌ی پژوهش‌های موجود مورخان جدید می‌داند و خود اذعان می‌کند که تأکید زیادی بر مراجعه‌ی مستقیم به منابع و مآخذ دست اول و اسناد و مدارک و شواهد نداشته است. با توجه به این که موضوع پژوهش به لحاظ زمانی گسترده‌ی دامنه‌داری را در بر می‌گیرد، حجم اطلاعات موجود در آن با فشردگی بسیاری توأم است. اما از آن جهت که کتاب، آن‌گونه که در سطور فوق به آن اشاره شد، پیش‌درآمدی بر کتاب مفصل دیگری است، می‌توان تا اندازه‌ای این کاستی را توجیه کرد. کتاب در دو بخش (پاره) تنظیم شده است. بخش اول (پاره اول) عصر باستان

کتاب حاضر در حقیقت مقدمه‌ای است بر دیگر اثر کامل‌تر و مفصل‌تر نویسنده - تبارهای دولت استبدادی. وی در هر دو اثر کوشیده است تا با مطالعه دو عصر باستان و فنودالیسم از سویی و استبداد از سوی دیگر، ارتباط میان این دو دوره را در چارچوب نظریه‌ی «ماتریالیسم تاریخی» نشان دهد

فئودالیسم در کنار کلیسا به عنوان حامی ایدئولوژیک خود باعث محو و نابودی شیوه تولید برده‌داری به طور کامل نشدند بلکه آن را در اشکال و رویه‌های جدیدی در بخش غربی اروپای سده‌های میانه عرضه کردند

فئودالیسم

و شمالی متناسب با روندهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به خوبی تصویر شده است. با وجود این در بحث مربوط به فئودالیسم در شبه جزیره ی ایبری یا اندلس، قضاوت‌ها و نوشته‌های نویسندگانی که در خصوص نقش مسلمانان و نسبت آنها با فئودالیسم شبه جزیره را بایستی با وجود اشارات کوتاه با دیده تردید نگریست. البته این امر می‌تواند ناشی از عدم شناخت و یا آگاهی لازم و کافی از تاریخ اسلام و مسلمانان در اندلس و نقش و تأثیرات آنان بر جامعه شبه جزیره قلمداد کرد. ذکر این نکته نیز ضروری است که فئودالیسم در کنار کلیسا به عنوان حامی ایدئولوژیک خود باعث محو و نابودی شیوه تولید برده‌داری به طور کامل نشدند بلکه آن را در اشکال و رویه‌های جدیدی در بخش غربی اروپای سده‌های میانه عرضه کردند. گو این که این شیوه تولیدی در اواخر این دوره کم کم رو به زوال می‌رود و نهایتاً سوئد به عنوان آخرین پایگاه آن در قرن چهاردهم میلادی با آن

شمردن ویژگی‌ها و تفاوت‌های آنان، این دوره و دولت‌های برآمده در بستر آن را واجد خصلت‌های دوگانه و یا میانه از سنت‌های سیاسی نظام‌های شرقی اعم از تمدن‌های کهن رودخانه‌های شرقی و نظام‌های غربی همچون یونان می‌داند. دولت‌هایی که نه به طور کامل شرقی و نه هلنی هستند و تأثیرات وجود چنین دولت‌هایی را می‌توان در دوره‌های بعد بر شرق اروپا به خوبی مشاهده کرد. تأثیراتی که در کنار عوامل جغرافیایی منحصر به فرد پاره شرقی اروپا، خود موجبات شکل‌گیری مناسبات اقتصادی و سیاسی متفاوتی از پاره‌ی غربی می‌شود. فصل دوم از پاره‌ی اول کتاب، دوران گذار نام گرفته که شامل سه بخش پیشینه‌ی اقوام ژرمنی، تاخت و تازها و به سوی تکوین یک سنتز است.

این فصل با وجود کوتاهی و فشردگی بیش از حد آن، بسیار حائز اهمیت و توجه جدی است. از آنرو که این مقطع از تاریخ اروپا را می‌توان به عنوان یک میان‌پرده مابین دو دوره کلاسیک و سده‌های میانه بر شمرد. کما اینکه به لحاظ کروئولوژیک، این دوره خود دیباچه تاریخ سده‌های میانه محسوب می‌شود. فارغ از چنین تقسیم‌بندی نویسنده به خوبی توانسته است در یک بررسی اجمالی، مختصر و مفید به نقش مهم این دوره در شکل‌گیری بنیان‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی غرب اروپا در بستر فئودالیسم بپردازد. فئودالیسم که به قول مارکس سنتز نهایی میان عناصر شهرنشینی و پیشرفته‌ی رومی از سویی و عناصر قبیله‌ای و بدوی ژرمنی از سوی دیگر است، در این دوره به وقوع می‌پیوندد.

سنتزی که در نهایت خود را در قرون نه و ده نشان داد و طی قرون دوازده و سیزده به اوج خود می‌رسد و بخش اعظم اروپای غربی و شمالی را تحت سلطه و سیطره‌ی خود قرار می‌دهد. اروپای غربی و شرقی دو فصل عمده‌ی از پاره‌ی دوم کتاب را شکل می‌بخشند. فصل دوم که بر اروپای غربی تمرکز کرده است، به ترتیب بخش‌هایی چون شیوه‌ی تولید فئودالی، گونه‌شناسی صورت بندی‌های اجتماعی، شمال دوردست، پویش فئودالی و بحران عمومی را در برمی‌گیرد. در این فصل فئودالیسم به طور مشخص به عنوان شیوه‌ی تولید اقتصادی مسلط در سده‌های میانه‌ی اروپای غربی مورد مطالعه قرار گرفته و ابعاد و جوانب مختلف آن با ذکر شواهد و مثال‌ها و آمار متعدد و در یک بررسی به نسبت کوتاه و فشرده در مقایسه با ساختار طولانی مدت آن مورد ارزیابی قرار گرفته است. گونه‌شناسی فئودالیسم، ویژگی‌ها، خصوصیات، شباهت‌ها و تفاوت‌های گونه‌های آن در بخش غربی



بدرود می‌گوید. این که چه علل و عواملی منجر به چنین سرنوشتی برای چنین شیوه تولیدی‌ای در اروپای سده‌های میانه آن هم از نگاه یک پژوهش مارکسیستی می‌شود، از نکات قابل توجه و خواندنی کتاب محسوب می‌شود. این امر زمانی بیشتر جلب توجه می‌کند که بدانیم قرن چهاردهم میلادی، فتودالیسم در اروپای غربی، شمال و مرکزی، با بحران جدی، عمده و گسترده‌ای دست به گریبان است. بحرانی که هم از حیث ابعاد و گستره و هم از حیث گونه‌های مختلف آن جامعه اروپا را به شدت آزار می‌دهد و همچون انگلی، شیرهی جان فتودالیسم غربی را می‌مکد.

بحرانی که از یک سو خود ریشه در تضادها و محدودیت‌های بالقوه خود شیوه تولید فتودالی دارد و از سوی دیگر نوید بخش ظهور و بروز شکل‌های جدید اقتصادی و تولیدی از جمله بورژوازی یا سرمایه‌داری خرده پا است. فصل دوم از پاره‌ی دوم با عنوان اروپای شرقی، بحث‌های زیر را در بر می‌گیرد. شرق البته، ترمز کوچ‌نشینی، الگوی توسعه، بحران در شرق و جنوب دانوب. شرق سده‌های میانه در اروپا که تاریخ آن با بیزانس گره می‌خورد راهی متفاوت از همتای غربی خود را طی کرد. «شرق با شهرهایی ثروتمند و پرشمار، اقتصاد پیشرفته، دهقانان خرده مالک، وحدت درونی نسبی و فاصله جغرافیایی از مرکز عمده حملات بربرها باقی ماند. اما غرب با جمعیت پراکنده‌تر و شهرهای ضعیف‌تر، اشرافیت قدرتمند و دهقانان تحت فشار بهره مالکانه، هرج و مرج سیاسی و آسیب‌پذیری استراتژیک در مقابل تجاوزات قبیله‌های ژرمن فرو پاشید.»^۵ این توصیف جونز از شرق اروپا در «واپسین دوران امپراتوری روم» خود گواه بر وجود تفاوت‌های ساختاری میان دو پاره‌ی غربی و شرقی قاره سبز است. تفاوتی که خود را در طول دوران سده‌های میانه در چهره‌های مختلف نیز باز تولید کرد و منجر به پیمودن راهی متفاوت و به تبع آن سرنوشتی متمایز از یکدیگر در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در دو سویه جغرافیایی اروپا شد. اروپای امروزی با وجود تنوع در عناصر انسانی چهره‌بندی‌های اقتصادی و سیاسی تا حد بسیاری محصول چنین سرنوشتی است. مفهوم شرق و غرب که در نظر اندیشمندان و متفکران غربی فراتر از مفاهیم اقلیمی و جغرافیایی را در برمی‌گیرد، ناشی از وجود چنین وجه تمایزی در اروپای سده‌های میانه است.

با وجود عناصر مشترک و ویژگی‌های مشابهی که می‌توان در هر دو پاره غربی و شرقی جستجو کرد ولی نقش‌های آن‌ها در تکوین اروپای امروزی، گاه آن چنان متفاوت از یکدیگر خودنمایی می‌کند که می‌توان به آن دسته از پژوهشگران و متفکرانی که به این دو پاره به مثابه‌ی دو دنیای متفاوت از هم می‌نگرند، مجال قلم فرسایی داد. در نظر این دسته همچون رانکه و هگل، شرق تا حد بسیاری تحت تأثیر عناصر فکری و محیطی آسیایی قرار دارد. تجربه‌ی شرق به مانند غرب تجربه‌ی منحصر به فردی است که می‌توان در آن هم اجزای متأثر از پاره‌ی غربی و هم اجزای آسیایی و تمدن‌های کهن کنار رودخانه‌ای آن را که بی‌واسطه یا باواسطه در دوره‌های هلنی، هلنیستی و بیزانس به یکدیگر پیوند یا در هم تنیده شده‌اند، جستجو کرد. با وجود تهاجمات گسترده، اقوام بدوی به شرق و حضور دامنه‌دار

آنها طی چندین سده متوالی - از هون‌ها تا مغولان - در این ناحیه، اما شرایط شرق به گونه‌ای بود که بر خلاف همزاد غربی خود سنتز مورد اشاره‌ی مارکس در آن رخ نداد و شیوه‌های تولیدی با چهره‌هایی دیگر و از جنس و کارکردی متفاوت از نظایر غربی خود در آن پا گرفتند. سنتز اصلی میان شیوه تولیدی برده‌داری اواخر عهد باستان و شیوه‌های تولید از هم گسیخته‌ی بدوی - اشتراکی ژرمنی که سراسر غرب لاتین را فرا گرفت، هرگز در شرق شکل نگرفت.

در فصل پایانی از پاره دوم کتاب نویسنده سعی دارد تا به این سؤال، پاسخ و مسائل پیرامونی و مرتبط با آن و ریشه‌های عدم تکرار تجربه‌ی سقوط روم غربی در مورد بیزانس با وجود فشارهای به مراتب سهمگین‌تر اقوام بدوی به بیزانس با توجه به نزدیکی استقرارگاه‌های اولیه آنان به قسطنطنیه و فشارهای ایران و بعدها مسلمانان به بحث و جستجو بگذارد. در این راستا الگوی شبه جزیره بالکان به عنوان یکی از مناطق مورد توجه بربرهای اسلاو و تورانی که از اواخر سده ششم در آن ساکن شدند به لحاظ گونه‌شناسی تطبیقی در بخش «جنوب دانوب» مورد توجه قرار گرفته است. با وجود تفاوت در موقع جغرافیایی و اقلیمی و پیامدهای متنوع حاصل از این تفاوت به لحاظ انسانی، قومی، نژادی، اقتصادی، اجتماعی و سرنوشت بالکان در شرق از جهات بسیار شبیه به اسکاندایناوی است. در هر دو مورد عنصر پیشرفته شهری امپراتوری روم در آن‌ها نفوذ نکرد اما اسکاندایناوی‌ها در نهایت نوع غربی فتودالیسم را پذیرا شدند ولی بالکانی‌ها با وجود حضور دراز مدت دولت جانشین روم یعنی بیزانس حاضر به پذیرش گونه پایدار شرقی فتودالیسم نشدند.

داستان فتودالیسم و سده‌های میانه با این بخش به پایان می‌رسد اما تأثیرات و پیامدهای آن بر جامعه اروپایی را حتی تا به امروز نیز می‌توان مشاهده کرد. سده‌های میانه پلی بود میان دو عصر کلاسیک و جدید در بستر فتودالیسم. بستری که خود فاقد خصلت همگونی در جغرافیای سیاسی و اقتصادی اروپای سده‌های میانه بود. اما نشان داد که با وجود فراز و نشیب‌های بسیار جای آن را دارد که هنوز با نگاه‌ها و رویکردهایی نو و متفاوت به سراغش رفت و در روشنای شناخت آن به درک هرچه بهتر و افزون‌تر و عمیق‌تر از اروپای سده‌های میانه و جدید دست یافت.

پی‌نوشت:

۱. perry Anderson

2. E.A. Thompson, A roman Reformer and Inventor, Oxford, 1952, pp 44-52

۳. دنیس اسمیت، برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقاجری، چاپ یکم، نشر مروارید، تهران ۱۳۸۶، ص ۱۴۳.

۴. همان

5. A.M.Jones, The later Roman Empire, 282-602, Oxford 1964, vol.II, pp. 1026-68